

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و
صلی الله تعالى على سيدنا و نبينا ابی القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين
المعصومين لاسيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و
اللجنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

شهادت مولایمان امام محمدبن علی الباقر صلوات الله علیهما را تسلیت عرض می‌کنیم
خدمت حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه و فرزند بزرگوار ایشان فاطمه‌ی معصومه
علیها السلام و همه‌ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما اعزه. این صلوات خاصه را
خدمت ایشان تقدیم می‌کنیم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ الْعِلْمِ وَ إِمَامِ الْهُدَى وَ قَائِدِ
أَهْلِ الثَّقَوَى وَ الْمُتَّجِبِ مِنْ عِبَادِكَ اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ وَ مَنَارًا لِّلْإِدَارَةِ وَ
مُسْتَوْدَعًا لِحُكْمَتِكَ وَ مُتَرَجِّمًا لِيُوحِيكَ وَ أَمَرْتَ بِطَاعَتِهِ وَ حَدَّرْتَ مِنْ مَعْصِيَتِهِ فَصَلِّ عَلَيْهِ يَا
رَبِّ أَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ ذُرِّيَةِ أَنْبِيَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ وَ أُمَمَائِكَ يَا رَبَّ
الْعَالَمِينَ».

بحث در تنبیه ثانی در دو جهت بود، جهت اولی این بود که آیا زیاده تصویر دارد در مرکبات
اعتباریه یا نه؟ که نتیجه این شد که تصویر دارد حقیقتاً و واقعاً و علی سبیل التّنزل از
این که حقیقتاً زیاده تصویر داشته باشد می‌توان گفت که در نظر عرف زیاده محقق است،
بنابراین ادله‌ی زیاده ناظر می‌شود به همانی که در نظر عرف زیاده هست ولو واقعاً
مصدق زیاده نباشد بالدقة العقلیه. پس بنابراین ادله‌ی زیاده و این بحث که آیا اگر شک
کردیم که زیاده حکمش چیست این موضوع دارد ولو بالنظر العرفی لا بالدقة العقلیه، اگر
چه حق این است که هم بالدقة العقلیه و هم بالنظر العرفی تصویر دارد و درست است.

س: حمل بر مفهوم باید بکنیم؟

ج: بله؟

س: اگر حاکمیت مطلق در مصداق قبول نداشتیم باید بگوییم که مفهوماً عرفی است؟
ظاهر است؟ ...

ج: بله یعنی بگوییم زیاده در معنای عرفی که دارد زیاده، همه اشتباه می‌کنند و این را
مصدق زیاده می‌پندارند.

س: نه مفهوم را، اگر مصداق را یعنی آن فرمایش شما را هم قبول داریم فقط گفت آن
در مفاهیم حجت است، در مصادیق وقتی غفلت عمومی هم وجود داشت حجت نیست.
اگر آن را هم قبول نداشتیم

ج: بله باز هم قبول نداشتیم بله، این جا به یک قرینه‌ی آخری است و آن لغویت این گفتار شارع لازم می‌آید، چون نه مصداق آن چیز است نه مفهوم آن چیز باشد دیگر

س: نه نه می‌گویم حمل بر مفهوم می‌توانیم بکنیم؟ مثلاً می‌گوییم آقا ما حکم عرف را در مصداق قبول نداریم ولو غفلت عمومی باشد، اما بیاییم بگوییم که آقا اصلاً معنای زیاده عرف این‌طور ترجمه می‌کند که درواقع حاکمیت عرف می‌شود در مفاهیم است، می‌شود این؟

ج: نه

س: چرا؟

ج: چون می‌دانیم این جور نیست...

س: یعنی عرف نمی‌گوید مفهوم زیاده این است؟

ج: نه، مفهوم زیاده برای ما می‌بست است ..

س: نه عقلاً نه عرفاً ...

ج: نه عرفاً هم همین جور است ..

س: پس یعنی می‌خواهید بفرمایید عرفاً مفهوم آن می‌بست است ولی مصداق را بعد تنظیم می‌کنند؟

ج: بله مصداق را اضافه حساب می‌کنند، یعنی زیاده حساب می‌کنند. مثل همان مثال باب جواهر و اعراض و امثال ذلک.

این جهت اولی بود؛ جهت ثانیه این است که آیا قصد و اراده دخالت دارد در این که زیاده محقق بشود یا نه یک امر قهری است ربطی به اراده‌ی ما ندارد؟ در این جهت ثانیه و بحث دوم می‌فرمایند باید تفصیل داد بین موارد منصوصه که شارع حکم فرموده به این که این جا زیاده محقق است و غیر موارد منصوصه. در موارد منصوصه خب شارع فرموده است که این زیاده محقق است حکم فرموده؛ ولی در غیر موارد منصوصه باید گفت که اراده دخیل است و اگر شخص اراده نکرده باشد آن جا زیاده صدق نمی‌کند. سرّ آن هم این است که خب ما بحث‌مان در مرکبات اعتباریه است. در مرکبات اعتباریه یک سلسله امور متباینه‌ای است که از مقولات مختلف هستند اصلاً، این‌ها کنار هم چیده می‌شوند و یک عمل محاسبه می‌شوند. این یکی شدن یک عمل درواقع که این‌ها متباین هستند، این یکی شدن و وحدت پیدا کردن‌شان فقط به چی هست؟ به اراده هست که به عنوان این که این جزء این مجموعه است انسان اتیان کند یا شرط این مجموعه هست اتیان کند و الا این‌ها که ذاتاً و واقعاً و حقیقتاً متباین هستند از همدیگر و یک هیأت اتصالیه‌ای ندارند، قصد هم که نکردی، پس عمل واحد نمی‌شود اعمال می‌شود. این که بخواهد عمل واحد بشود این به این است که شخص انجام‌دهنده به قصد این که این تار و پود یک عمل اعتباری را دارد تشکیل می‌دهد بیاورد. بنابراین فلذاست که مثلاً کسی که دارد نماز می‌خواند خب این تکبیر و قرائت و رکوع و سجود و این‌ها که به قصد اجزاء و ابعاض این نماز می‌آورد بله، حالا توی نماز ممکن است دستش را هم تکان بدهد، یک جایی‌اش را هم بخاراند یا حتی

لازم می‌شود یک چیزی از زمین بردارد می‌نشیند برمی‌دارد بلند می‌شود ادامه می‌دهد و هکذا. این کارها با این‌که کارهایی است این هم یک کارهایی است مثلاً همین‌طور که قرائت یک کاری است، رکوع هم یک کاری است این‌ها یک کاری است دیگر، اما این‌ها جزء صلاة حساب نمی‌شود چون اراده‌اش بر این‌ها نیست. ولی آن‌هایی که اراده کرده که این‌ها جزء صلاة باشد آن‌ها بله، جزء این صلاة می‌شوند.

س: همان‌ها هم بدون اراده‌ی ...

ج: اگر آن‌ها هم بدون این اراده بیاورد ...

س: قصد ...؟

ج: بله، مثلاً کسی کم‌ربرد دارد می‌گویند اگر به حالت سجده دربیایی، من هم امتحان کردم بعضی دیسک‌ها و سیاتیک‌ها و این‌ها به حالت سجده که انسان می‌شود یک التیامی برای آن پیدا می‌شود از فشار روی مثلاً عصب کم می‌شود و درد کاهش پیدا می‌کند یا تمام می‌شود. برای این جهت وسط این نماز این حالا این‌جوری نمی‌تواند ادامه بدهد بایستند، یک سجده‌ی این‌جوری نه به قصد این‌که جزء نماز باشد، حالا در خصوص سجده البته مگر بگویم شارع تعبداً فرموده آن زیاده است، از موارد منصوصه حسابش کند، اما اگر ما بودیم و از موارد منصوصه نبود این بله، این می‌شود گفت که لم یزد فی صلاته.

خب این پس در مواردی که شارع حکم کرده است که من می‌گویم تعبد می‌کند یک فرد تعبدی و حکومتی دارد درست می‌کند خیلی خب آن آثار زیاده بر آن بار می‌شود، احکام زیاده بر آن بار می‌شود ولو این‌که نه بالدقة العقلیه و نه بالتأثر العرفی زیاده نیست، آن‌جا یک زیاده‌ی تشریعیه است که شارع دارد می‌گوید این زیاده است. اما آن‌جایی که شارع تعبدی نفرموده است آن‌جا بدون قصد مسلم جزء و شرط نیست و زیاده حساب نمی‌شود. این مطلب مطلبی درستی است، حالا کجاها شارع این تعبد را فرموده؟ می‌فرمایند در سجده ما نص داریم، نسبت به سجده‌ی تلاوت که اگر کسی آیه‌ی سجده را خودش تلاوت کرد یا شنید، خب آن‌جا باید سجده کند. در آن‌جا ما نص داریم بر این‌که این زاد فی صلاته ولو این‌که این سجده را به عنوان این عمل مرکب که نماز باشد نیاورده، برای تلاوت آیه و شنیدن آیه آورده؛ اما روایت فرموده که این زاد فی صلاته. و بعد می‌فرمایند خب ما در مورد سجده این را داریم «بالاولیة القطعیة یلحق بها رکوع»، که اگر رکوع را هم بدون قصد صلاة بیاورد، آن هم به خدمت شما عرض شود که زاد فی صلاته بالاولیة القطعیة، حالا وجه اولویت هم نفرمودند، وجه اولویت قطعیه چون مشکل در امور تعبدیه که ملاکات آن دست ما نیست ادعای اولویت قطعیه مشکل است لعل وجهی که ...

س: این چون آن دو سجده ممکن است رکن باشد ...

ج: بله

یکی از وجه‌هایش این است که خب در سجده‌ی تلاوت یک سجده ما داریم، یک سجده رکن نیست. رکوع رکن است، پس بنابراین وقتی شارع یک امری را که رکن نیست آمد فرمودید زاد فی صلاته، پس رکوع که رکن هست به طریق اولی می‌فرماید.

س: یا جهت دیگرش این باشد سجده‌ی تلاوت واجبه‌ای که واجب است اما مع وجوبه مانع

از صحت است رکوع تلاوت که نداریم که واجب باشد از شکم خودت به رکوع اضافه کردی، از من قیل شارع اضافه نکردی، اگر چیزی که من قیل شارع واجب است و انجام دادی درست است اتیان را عمل کردی ولی واجبات را دیگر انجام ندادی باید صلاة اعاده کنی، به طریق اولی رکوعی که امری نداشته و تو انجام دادی به طریق اولی مبطل نماز است.

ج: مثلاً آن هم هست.

یا جهت دیگر این است که رکعت از رکوع مشتق هست دیگر، من زاد فی صلاته، بعضی از بزرگانی که مرحوم شاید آقای شیخ عبدالکریم حائری باشد ایشان می‌گویند من زاد فی صلاته مثلاً منصرف به رکعت است، حالا به بیاناتی که در فقه و جای خودش. رکعت؛ پس مقوم تحقق این عملی که می‌گوییم یک رکعت، «من ادرك رکعتاً من الوقت فقد ادرك الوقت». این رکوع هست، پس رکوع یک نقش محوری و مهمی دارد در تحقق رکعات صلاة، می‌گوییم دو رکعت است نماز صبح، مثلاً ظهر چهار رکعت است که این‌ها از رکعات تشکیل می‌شود. رکوع نقش محوری در این جهت را دارد. آن وقت وقتی سجده شارع تعبد فرموده است به طریق اولی می‌فهمیم این شارع پس بنابراین آن را هم زیاده حساب می‌کند. این‌ها وجوهی است که حالا می‌شود گفت و مثلاً این جهت را هم به آن اضافه بکنیم که ولو این وجوهی که ما برای اولویت گفتیم بالنظر العقلی الفلسفی قابل مناقشه هست ممکن است و چون سجده ممکن است در عین حال درست است دوتا سجده یک رکن است، اولاً ممکن است دو دفعه آیهی سجده را دید دو دفعه بخواند، دوتا سجده بخواهد بکند. ثانیاً سجده یک خصوصیتی دارد ...

س: این اولاًش خب یکی را گفته زیاده است، درست است ممکن است دوتا انجام بدهد ولی همان یکی را به غیر وحدتش گفته است ...؟ وارد نیست.

ج: بله بله.

سجده یک خصوصیتی دارد در نظر شارع و همان است که ابلیس که مطرود درگاه الهی شد بعد از آن پیشینه‌ی قوی، به‌خار همین استنکاف از این بود و تا روز قیامت هم و شاید الی الابد، روایت هم داریم که وقتی بندگان خدا سجده می‌کنند او می‌گوید یا ویلاه و سجد و ایبت. خب این به خدمت شما ممکن است سجده ما این چیزهای این‌ها را نمی‌دانیم واقعاً، یا مثلاً این قربانی چون در حالا بعضی... حضرت ابراهیم(ع) که آن داستان برای‌شان پیش آمد و خدا متعال قربانی فرستاد، حالا دیگر این قربانی را خدای متعال مثلاً جزء شریعت فرموده برای مثلاً چیز. بالاخره ملاکات این‌ها به دست ما نیست، ما نمی‌دانیم این‌ها چه جوری است در نشأت بعد چه، فلذا قطع صددرصد باید آدم بخواهد بگوید مشکل است ولی این امور چیزی است که عرف عام که توی این چیزهای این‌چنینی متصور نیستند این‌ها اطمینان پیدا می‌کنند، قطع پیدا می‌کنند یا اطمینان پیدا می‌کنند که وقتی آن‌جا گفته حتماً این‌جا می‌گوید. یعنی مستمعین متعارف این جوری است و چون شارع بیانی برای این نیاورده که نه این چیزی که شما تصور می‌کنید درست نیست و تمام نیست از این انسان می‌فهمند که ...

س: مثل همان غفلت عمومی می‌شود

ج: مثل غفلت عمومی می‌ماند آره.

یعنی از همان عدم بیان در جایی که وحدت عمومی وجود دارد معلوم می‌شود مطلوب شارع است و مقبول شارع است، این‌طوری مثلاً بگوییم.

از این مسأله که گفتیم یک فرع آخری هم می‌فرمایند روشن می‌شود و آن این است که فرعی است که آیا ما نمازی را می‌توانیم قاطی یک نمازی بکنیم؟ مثلاً کسی یک نمازی را شروع کرد نماز جعفر طیار می‌خواهد بخواند، حالا این نماز جعفر طیار خب طولانی است، می‌بیند که زیارت کرده نمازش را نخوانده، می‌گوید حالا ما نگه می‌داریم تا این‌جا این نماز جعفر طیار را یک نماز زیارت می‌خوانیم بعد ادامه می‌دهیم نماز جعفر طیار را، می‌شود یا نمی‌شود؟ خب اگر این نصوص نبود می‌گفتیم می‌شود، حالا به بیانی که بعداً هم خواهد آمد ...

س: یعنی وحدت عرفی‌اش هم بهم نمی‌خورد؟

ج: بله؟

س: وحدت عرفی‌اش دیگر نصوص هم نبود بهم می‌خورد ...

ج: نه حالا آن یک جهت دیگری است که کسی بگوید ما وحدت اتصالی عرفیه می‌خواهیم.

می‌فرمایند که از باب همین که حضرت فرموده چی؟ فرموده سجده‌ی تلاوت را سجده خلاصه، این معلوم است زاد فی صلاته، شما یک نماز دیگری بخواهی قاطی یک نماز دیگری بکنی خب هم رکوع دارد هم سجده دارد پس زاد فی صلاته، این صلات اولی که شروع کردی که ظرف این صلاة دوم است آن باطل می‌شود، چرا؟ به‌خاطر این‌که این زیاده است. فلذا می‌فرمایند: «و یترتب علی ذلک عدم صحّة الاتیان بصلاة فی أثناء صلاة اخرى فی غیر الموارد المنصوصة» چون سجده و این‌ها گفتیم غیر موارد است «فانّ الركوع و السجود المأتی بهما بعنوان الصلاة الثانية محقق للزيادة فی الصلاة الأولى الموجبة لبطلانها، كما أفتی به جماعة من الفقهاء: منهم المحقق النائینی رحمه الله و المرحوم السيّد الاصفهانی رحمه الله» بعدش هم دارد «قدّس الله أسرارهم».

خب این هم بحث در مفهوم زیاده و این‌که نتیجه این شد که اراده هم در آن دخیل است. حالا بعد از این‌که این مسأله تمام شد وارد بحث اصلی‌مان می‌شویم.

س: آقا این را هیچ‌کس مناقشه نمی‌کرده؟

ج: کدام؟

س: این‌که قصد و تحقق مقوّم بودن اراده و قصد برای تحقق مرکبات اعتباریه از ذات امر مرکب اعتباری درمی‌آید، این را کسی مناقشه نکرده؟ یعنی آیا از لازمه‌ی هر مرکب اعتباری بما هو مرکب اعتباری این است که من اگر بخواهم امتثال بکنم و تحقق آن را ایجاد بکنم در خارج این است که قصد کنم مثلاً اگر شارع می‌گوید سه‌بار قصد با مثلاً آب قلیل می‌شود تطهیر شرعی، من این را به قصد اصلاً نیاورم ولی بدانم که مثلاً بدون قصد، بدون اراده هم سه‌تا ...

ج: این‌جا مرکب اعتباری نیست ..

س: پس چی هست؟

ج: این جا مرکب است.

س: همین جور کنار هم هست.

س: آقا مرکب ...

ج: یک عملی است این جا، نه آن جا یک عملی است ...

س: تطهیر بماء قلیل چی هست؟ این هم عمل صلاة است ...

ج: سه بار باید بشویید تا پاک بشود.

س: خیلی خب درست است؟ سه بار باید بشویی، ولی آقا قصدش ...

ج: ولی مرکب نیست، یعنی یک عمل واحد آن جا شارع اعتبار نکرده

س: آقا عمل واحد مطهریت دیگر ...

ج: نه، مطهر این است که سه بار بشویی، بار اول تطهیر حاصل نمی شود، بار دوم تطهیر حاصل نمی شود، بار سوم، شاید آن ها مقدمات هستند برای آن.

س: آقا این که امر می کند شارع می گوید که إغسله مثلاً ثلاث مرات درست؟

ج: بله ولی مرکب نیست.

س: از این چی می فرمایید، از این می فرمایید که طریقت غسل با سه بار آب قلیل برای تحصیل شرط است برای صلاة درست است؟ این امر است دیگر، این امر به آن خورده، مرکب است، آن اغسله ثلاث مرات پس چی هست؟

ج: مرکب نیست.

س: مثل این می ماند که شارع بگوید که آقا مثلاً این را، این عمل را سه بار انجام بده و عمل هم عبادی نباشد که لازمه ی اراده و به قصد امتثال آن امر انجام دادن ...

ج: ببینید آن جاها بالاخره ما جاهایی که یک مرکب اختراعی است، یعنی یک حالت در هم تنیدگی را اعتبار می کند و آن را به عنوان یک عمل می بیند....

س: نمی تواند این در هم تنیدگی را ولو بدون قصد من ممثّل اعتبار کند نمی تواند؟ ...

ج: می تواند، نکرده، اگر آن جا هم این کار را بکند می گویم آره.

س: عرض ما این است ایشان می گوید لازمه ی این که مرکب اعتباری جعل شود در حالی که مرکب اعتباری حقیقتاً وجوداً و ماهیتاً با هم تمناع و اختلاف دارند بنابراین لازمه ی یک مرکب اعتباری این است که تو وقتی ماهیتاً و وجوداً تمناع و اختلاف دارند بخواهی اتحاد و وحدت ایجاد کنی قصد می خواهد؟ بنده عرضم این است می گویم کی گفته که معتبر اگر نمی تواند اعتبار بکند یک مرکب اعتباری را حتی بدون قصد ممثّل، این منع دارد؟

ج: نه، ببینید ...

س: این امتناع دارد؟ اگر حرف ایشان باشد باید بگوید امتناع دارد ...

ج: بله امتناع دارد ..

س: ایشان می‌گویند لازمه‌ی عقلیه‌اش این است، من می‌گویم لازمه‌ی عقلیه‌اش این نیست ...

ج: نه

س: ضرورت به شرط محمول است دیگر.

س: ضرورت به شرط محمول هم نیست.

ج: نه ببینید یک وقتی شارع می‌فرماید که من اینی که واقعاً یکی نیست تعبداً می‌گویم بگو یکی، یعنی آثار یکی را بر آن بار کن. این اشکال ندارد ...

س: یعنی چی تعبداً؟ ایشان می‌گویند آقا بنده مرکب اعتباری که من برای خودم ذات اثر می‌دانم، برای تو ذات مصلحت می‌دانم درست؟ این را یک امری می‌دانم که ولو تویی مکلف به قصد هم نیاوری، این مرکب یتحقق فی وعاء الاعتبار، آیا وعاء اعتبار همواره قصد ممثل در آن اخذ است، من می‌گویم این را از لا اعتبار در نمی‌آوریم، ممکن است آنچه که معتبر در لا اعتبار آمده جعل کرده امری باشد که هیچ ربطی به ممثل ندارد

ج: ما که گفتیم موارد منصوصه شارع می‌تواند ...

س: منصوصه را عرض نمی‌کنم حاج آقا، حرف من این است ...

ج: همین منصوص که شما دارید می‌گویید شارع این کار را می‌کند ...

س: نه نه حرف من روی نقطه‌ی اول حرف ایشان است، نقطه‌ی اول ایشان این می‌گوید، می‌گویند چون امر مرکب اعتباری است پس باید قصد بکند، من می‌گویم نه ...

ج: یعنی قانون ...

س: چون محقق آن من هستم من باید قصد کنم، محقق این مرکب من هستم ...

س: نه نه اتفاقاً محقق آن نیستی، خیر ...

س: کی آن را به وجود می‌آورد؟

س: چون که امر مولا امر عبادی است و محقق امر تعبدی قصد امثال امر است و قصد به این است که من به خاطر امر مولا تحریص بشوم به نحو آن عمل و لازمه‌ی عبادی بودن آن این است نه لازمه‌ی اعتباری بودن آن. دوتا مقام است، این لازمه‌ی عبادی بودن آن است و الا نمی‌توانید این حرف را بزنید بگویید که نمی‌تواند در وعاء اعتبار معتبر اعتبار بکند ممثل بدون قصد هم آن مرکب را بیاورد و آن مرکب در وعاء اعتبار حاصل شود.

ج: پس باید شارع یا او بیاید، همین که داریم می‌گوییم همین است، یا او بیاید خودش تعبد کند بگوید من این را این مجموعه را، فلذا و الا اگر این جوری نباشد هرچی می‌آوری باید

جزء این عمل باشد ...

س: بحث ما در زیاده نیست شیخنا، آن بحثی که آقای خوئی می‌فرمایند، می‌فرمایند وقتی زیاده شد به شرط القصد و بدون قصد زیاده محقق نمی‌شود الا به منصوصات، ایشان در زیاده دارد این حرف را می‌زند. من از زیاده نمی‌گویم، در محقق خود عمل می‌گویم. می‌گویم در محقق خود عمل ایشان اصلاً، ایشان این را قاطع ...

ج: مگر نمی‌خواهید جزء اضافی باشد؟ شرط اضافی باشد؟

س: شرط اضافی را عرض نمی‌کنم. شرط محقق عمل

ج: ما داریم بحث‌مان این است. شما بحث دیگری دارید سر جای خودش

س: ایشان اول شرط محقق عمل را می‌گوید بعد ...

ج: ما می‌خواهیم ببینیم جزء اضافی، شرط اضافی، جزء اضافی، شرط اضافی را داریم می‌گوییم زیاده، جزء زیاده، شرط زیاده، این‌ها را داریم می‌گوییم. می‌گوییم خب این بخواهد جزء بشود، شرط بشود بدون قصد که نمی‌شود. جزء نمی‌شود تا بعد بشود زیاده

س: چون من دارم انجامش می‌دهم، من باید قصد بکنم که بتوانم ...

ج: و الا اگر شما این حرف را ننزید چه می‌شود؟ هر چه دارید ...، پس این‌جا هم می‌خاراند می‌شود ...، عطسه می‌کند می‌شود جزءش، دست‌هایش را تکان می‌دهد می‌شود جزءش، هر کاری دارد انجام می‌دهد، تنفس دارد انجام می‌کند می‌شود جزءش

س: ما اصلاً اشکال‌مان در آن نیست. حرف ایشان این است

ج: ما بحث‌مان ولی این‌جا است

س: آقا! حرف‌شان این نیست. متن را بخوانم. متنش این است؛ می‌گوید «فتح‌الحق الکلام فیها (در جهت ثانیه) هو التفصیل بین الموارد المنصوصة و غیرها»

ج: در چی؟ بحث چیه؟

س: در زیاده؛ این درست است «بأن یقال» بعد ایشان شروع در بحث می‌کند «باعتبار القصد فی تحقق عنوان الزیادة فی غیر الموارد المنصوصة»

ج: زیاده چی؟

س: زیاده جزئی در مرکبات، در شرائط هم زیاده شرطیه، فرقی نمی‌کند

ج: بله

س: «و الوجه فيه ان المركب الاعتباری» خود مرکب اعتباری، خود تقوم «کالصلاة مثلاً مرکب من أمور متباينة مختلفة وجوداً و ماهية». خود صلاة «و الوحدة بينها (بین اجزاء مختلف) متقومة بالقصد و الاعتبار»،

ج: بله، خب

س: ایشان ادعا می‌کند «فلو أتى بشيء بقصد ذلك المركب» من می‌خواهم حمد را به قصد نماز بخوانم «کان جزء له»، و الا اگر قصد نکند «فلا». نتیجه چی می‌گیرد؟ می‌گوید نتیجه این‌که اعتباری هست به جعل مرکب پس اگر قصدی هم خواست بکنی که جزء آن مرکب اعتباری برود باید حتماً با قصد باشد، من عرضم این است. می‌گویم لازمه مرکب اعتباری بودن چه کسی گفته این است؟ لازمه مرکب اعتباری عبادی بودن این است که به قصد او بیاوری.

ج: نه، نه

س: چرا نه؟ شما می‌گویید امتناع دارد؟ شما امتناع را که نمی‌پذیرید. می‌گویید مرکب اعتباری ممکن است در وعاء اعتبار بدون قصد هم محقق بشود. این را که قبول دارید؟

ج: یعنی اگر بخواهد عرفاً این‌جوری بشود باید قصد کند.

س: عرفاً نه، معتبر، اعتبار، مرکب اعتبار...

ج: می‌دانم. آن همان منصوصه می‌شود. یعنی یک جایی آمده گفته من بدون این‌که تو قصد بکنی من این را زیاده می‌پندارم.

س: آقا! منصوصه، ایشان این را می‌گوید. می‌گوید زیاده،

س: نه، توی اجزاء خودش می‌گوید

س: ایشان توی منصوصات می‌گوید زیاده عقلیه نیست فقط زیاده تعبیه است. من این را نمی‌گویم. من می‌گویم زیاده عقلیه هم هست چرا؟ چون خود وعاء اعتبارش می‌گوید تو، اعتبار دست معتبر است، به ید معتبر است. می‌گوید من معتبر امر را تحقیق می‌بینم. تحقق خارج را می‌بینم. اصلاً قصد تو را دخیل در آن مصداق نمی‌بینم. وقتی این‌طور شد دیگر نمی‌توانید بگویید به تعبیر زیاده است، بالدقة العقلیه و به برهان زیاده نیست. حرف من این است. می‌گویم این حرف وقتی درست است که بگوییم لازمه ماهیات اعتباری این است که قصد در آن وجود داشته؛ من می‌گویم این نیست. می‌تواند ...، شارع در وعاء اعتبار، مرکب اعتباری و بدون دخل قصد من ممثّل جعل بکند. وقتی می‌تواند این را؛ پس این‌که شما می‌گویید باید به قصد بیاورد لازمه اعتباری بودن نیست، لازمه عبادی بودن عمل است که چون قصد عمل تعبیه باید از جانب تعبیر بیاوری، از جانب امثال امر بیاوری‌اش؛ اگر اضافه خواستی بکنی باید به آن قصد اضافه بکنی، یا اگر خواستی اصلش را محقق بکنی باید به آن قصد اصلش را هم محقق کنی، این لازمه عبادی بودن است نه لازمه اعتباری بودن، شما می‌فرمایید جواب می‌دهید به منصوصه، می‌گویم بابا! منصوصه را به تعبیر می‌گویید زیاده است نه به صدق مفهومش، عرض می‌کنم به صدق مفهومش هم ممکن است شارع این‌جوری اعتبار کند

ج: ببینید؛ آن‌جایی که تعبیر نکرده باشد غیر فرد را، فرد نپنداشته باشد معتبر و مولا؛ خب در آن‌جا ما الفرق بین این عملی که شما به قصد جزئیت می‌آورید یا مقارن او یا قبل از او یک عمل دیگر را بدون این قصد را می‌آورید.

س: جواب می‌دهیم. می‌گوییم که نگاه می‌کنیم به امر مولا، امر مولا اگر توصلی بود، طبیعت را فقط دیده بود، طبیعت به همین سه‌تا بغل هم؛ وحدت خارجی، مثلاً شارع سه‌تا

عمل متباین را از من خواسته متنها متحداً، کنار هم نه منفکاً...

ج: نه.

س: اجازه بدهید. نه منفکاً که لم یصدق علیه مصداقیة این مفهوم، به شکلی که یصدق علیه علیه مصداقیة مفهوم، همین که بدون قصد هم خواستید؛ چون عمل توصلی است یتحقق.

ج: چی یتحقق؟ آن که مرکب نیست.

س: شما می فرمایید امری که مرکب است انواع و اقسام....

ج: مرکب یعنی او را عمل واحد حساب کرده، عمل واحدی که تشکیل شده از اجزاء متباینه و غیر مرتبطه از مقولات مختلف، این را عمل واحد حساب کرده اما در جایی که عمل واحد حساب نکرده، نگفته مرکب از این ها اثر می گذارد. گفته این سه کار را انجام بده تا تطهیر حاصل بشود.

س: بحث ما مرکب است و گفت فرض کنید همین صلاة

ج: می گویم آن که شما مثال می زنید مرکب نیست.

س: الان حاج آقا! الله اکبر مستحب است قبل از نماز با تکبیرة الاحرام چه فرقی دارد؟

س: خود صلاة، اصلاً فرض کنید خود صلاة را اصلاً؛ خوب است؟ خود صلاة را که قربان کل تقی است را فرض کنید شارع بدون قصد امتثال امر، بدون قصد امتثال امر و تعبد جعل می کند؛ فرض کنید. ماهیات مختلفه است دیگه، درست است؟ من همین طوری رندم می آیم اتفاقی؛ فرض است دیگه؛ از تکبیرة الاحرام تا سلام نماز را بغل هم می آورم بدون قصد.

ج: بدون قصد نماز درست نمی شود.

س: چرا نمی شود؟

ج: نمی شود. چون قصد نبوده.

س: الان آن الله اکبر مستحب با تکبیرة الاحرام چه فرقی دارد؟

س: آیا من إتیان به تکبیر تا سلام نکردم؟

ج: نه، به قصد جزء نکردی.

س: هان! نشد. این مدعای شما است. این مصادره به مطلوب است، باید اثبات کنید. اثبات نمی توانید بکنید. کی می توانید اثبات کنید؟

ج: مثل این که معلم سر کلاس می خواهد یاد بچه ها بدهد قصد نماز را، قصد نمی کند ...

س: ولی آن ها یاد می گیرند. یادگیری صدق کرده.

ج: بله، آن که ربطی ندارد آخه

س: اعتبار از همین است

س: الان حاج آقا! ایرادش این است این طور که ایشان می گوید آن الله اکبر مستحب قبل از نماز با الله اکبر تکبیر الاحرام چه فرقی پیدا می کند...

س: ما نیازی نیست فرض کنیم کدام مصداق است، ما می خواهیم بگویم صلاة یتحقق

س: چه جوری از هم جدا می کنید این را؟

س: من ده تا الله اکبر می گویم؛ بعد از ده تا الله اکبر حمد و قل هو الله و رکوع و سجود و تا سلام انجام می دهم. مگر من قرار است در امثال بگویم که کدامش تکبیر است کدامش مستحبی است؟ من می خواهم بگویم یتحقق التکبیر الى الصلوة و یتحقق ... علی القاعده ...

س: این مرکب نمی شود دیگه

س: مرکب کی نمی شود؟ وقتی قصد امثال در آن شرط بشود. پس لازمه شرط قصد امثال عدم تحقق است.

ج: این شرط مجعول نیست. این که می گویم به قصد باید بیاورد این مجعول نیست. این لازمه تحقق چنین امری است.

س: می خواهم همین را بگویم. اصلاً لازمه اش این نیست، ابدا لازمه اش این نیست

ج: این امر واقعی است، بدون این التیام پیدا نمی کند. این جزء او نمی شود.

س: این توهم است. این توهم است. به خاطر چی؟ به خاطر این که اگر شما این حرف را بزنید

ج: البته خب توهم است ولی متوهمش اساطین علم اصول فقه هستند.

س: باشند، باشند، گویایی فقه ما این است که باید ... آن ها را جواب بدهیم نه بقیه را، اتفاقاً شاهدش را به خاطر همین عرض کردم. گفتم شما می توانید بگویید از وعاء اعتبار نمی تواند شارع امر مرکبی را بدون قصد جعل کند.

ج: نمی تواند، نمی تواند، بله

س: این دیگه وجدان است

ج: بله، فقط می تواند چه کار کند؟ مثل این که شارع در دعاء اعتبار یعنی بالواقع می تواند بفرماید الفقاع خمز؟

س: پس امر توصلی به مرکب نداریم.

ج: ! الفقاع خمز نمی شود گفت

س: پس امر توصلی به مرکب نداریم

ج: آن امر اجزاء سازنده خمر غیر از اجزاء سازنده فقاع است. چه طور می شود این را گفت آن است؟

س: آقا! لازمه حرف شما این است

ج: بله، بالحکومه، بالتعبد، به عنوان این که می خواهد بگوید احکام آن جا را این جا بیاور؛ می تواند بگوید

س: حاج آقا! ایشان می گوید آن یازده تا جزء را بدون قصد هم می شود به آن بگوئی مرکب اعتباری

ج: بله

س: پس قبول دارید که امکان هم دارد که مرکب اعتباری هم بشود؟ یعنی امکان، ایشان این طور می گوید دیگه؛ می گوید امکان دارد آن یازده جزء را مرکب ببیند، وحدت اعتباری ببیند، امکان هم دارد که نه؛ یازده تا را جدا ببیند. خب اگر هر دو امکان دارد پس بدون قصد چه جوری این را از آن جدا بکنیم؟

س: من کی گفتم.

س: یعنی مرکب اعتباری، شما که می گوید یازده تا کنار هم هم می شود که، امکانش را که نفی نمی کنی که؛ هم می تواند مرکب اعتباری در نظر بگیرد هم می تواند در نظر نگیرد. امکانش را که قبول دارید. پس چه جور مرکب اعتباری بدون قصد درست می شود؟ معارضش چیه؟ این خودش اشکال واضحی است چون می تواند ... مثل آن سه تا تطهیر؛ سه تا کنار هم باشد. این یک فرض است. یک فرض هم این است که وحدت اعتباری باشد. مالفارق بین این و آن؟ جز قصد که نمی شود فرق گذاشت که

ج: نه، حالا آن

س: هر دو را شارع نمی تواند تصویر بکند

س: صلاة مع صلاة... باشد چه متفرقاً چه ...

ج: نه، ایشان حالا

س: نه، مقام اثباتش را نمی گویم. ثبوتاً چه فرقی با هم دارد این دو تا؟

ج: نه، ثبوتاً حالا ایشان ممکن است این جور بگوید حالا که تحقق یک مرکب توقف بر احد الامرین دارد. یا این که خود آن شارع بیاید بگوید من این ها را یکی حساب کردم. چون او این ها را یکی حساب کرده است پس این ها وحدت پیدا می کنند. می گوید در نظر من این اعمال ولو تو اراده نکردی؛ من این ده تا چیز را یکی دارم حساب می کنم. یک مرکب حساب می کنم. این یکی

س: آن جا که مرکب حساب نمی کند چه فرقی باید داشته باشد؟

ج: آن جا اعتبار شارع نیست.

س: نه، نه، آخه این اعتبار روی چی سوار می‌شود در مقام عمل؟ باید با یک چیز معارضه داشته باشد دیگه

ج: دست آن است دیگه؛ مثلاً می‌گوید آن اول سر ساعت هشت شما هر عملی ولو خواب هستی، حواست نیست؛ من این‌ها را یکی حساب کردم. تحقق ترکیب....

س: می‌گویم اگر بخواهد یکی حساب نکند چه کار باید بکند؟ یکی حساب کردن با یکی حساب نکردن معارضه... باشد دیگه،

ج: نمی‌کند. نمی‌کند. اعتبار نمی‌کند دیگه؛ آن که مهم نیست. اما

س: اعتبار گزاف که نیست که

ج: نه، گزاف ... نه، ببینید

س: نفسش ... ادعا که نمی‌شود دیگه

ج: حالا یک جهتی دیگر، حالا به یک جهتی؛ می‌گوید آقا

س: معلوم است جهت ...

ج: می‌گوید ترکیب درست شدن به این نیست که تو اراده بکنی؛ من اراده می‌کنم. ایشان این‌طوری می‌گوید. ممکن است

س: ... چه جوری مولا اراده می‌کند وقتی هیچ فرقی با آن یکی ندارد؟

ج: بله؟ ولی حرف سر این ...

س: فرض این است که اراده توی هیچ کدامش نیست دیگه، پس چه فرقی می‌کند؟

ج: حرف سر این است که....

س: ادعای گزاف که نمی‌شود کرد

ج: در همان موردی که شارع می‌گوید من این دوتا را با هم یکی حساب می‌کنم عبادی که در مقام امتثال هست؛ این بخواهد او را به‌جا بیاورد و حال این‌که همان افعال متکراً می‌تواند از او سر بزند کدام می‌شود جزء او؟ این اگر بخواهد بگوید من این را به ... به عنوان جزء آوردم که جزء آن واحد باشد باید قصد بکند. اگر قصد آن نکند این جزء آن نمی‌شود، این شرط آن نمی‌شود. حرف ما این است. پس بنابراین این‌که ما می‌گوییم قصد لازم دارد به اعتبار این است که درست است شارع یک اعتبار کرده که این دوتا روی هم رفته یک تکبیرة الاحرام و یک قرائت و یک فلان و این‌ها؛ این دوتا روی هم رفته را من می‌گویم یک مرکب است. اسمش را می‌گذارم صلاة، من که دارم ایتان می‌کنم که هم می‌توانم حمد بخوانم برای این‌که جزء این باشد هم می‌خواهم برای شفاء بخوانم. خب من اگر قصد نکنم این حمد را که دارم می‌خوانم برای این‌که جزء این باشد چه جور می‌شود جزء این؟ او می‌تواند تعبد بکند بگوید خب من کردمش جزء این، مثل این‌که گفته برای

تلاوت سجده کردی، من این را زیادی حساب می‌کند. اما اگر آن نیاید، آن هم که می‌گوید من اضافه حساب می‌کنم معنایش این نیست که درواقع و متن واقع شد جزءش، یعنی آثار جزء را دارم بار می‌کنم. و الا در متن واقع هم جزء نشد. خب حالا این ...

بعد از این‌که این مقدمات پایان یافت حالا سر مسئله اصلی برویم و آن این است که اگر شک کردیم که آیا این زیاده مبطل عمل هست یا نیست؟ دلیلی نداریم، ادله لفظیه‌ای نداریم، دلیلی نداریم. سؤال: اگر کسی به عنوان زیاده دوتا مثلاً فرض کنید که رکوع کرد، دوتا سجده کرد صرف نظر از آن دلیل، یا آن‌هایی که این دلیل‌ها شاملش نمی‌شود. مثلاً به عنوان نماز دوتا حمد خواند. آیا این درست است یا باطل است؟ این نماز صحیح است یا باطل است؟ خب، می‌فرمایند که شک در این‌که این زیاده مبطل است یا نه؟ بازگشتش به این است که آیا شارع؛ این عمل مرکب را مشروط به عدم او کرده یا نکرده؟ پس به این برمی‌گردد. عدم او را در این نماز اعتبار کرده یا نکرده؟ خب این شک او به چی برمی‌گردد؟ همان اقل و اکثر ارتباطی است دیگه، و گفتیم در اقل و اکثر ارتباطی چه می‌شود؟ برائت جاری می‌شود. سواء این‌که این زیاده را عمداً بیاورد، سهواً بیاورد، هر چی که باشد این اصل این است که این مضر نیست و این عمل مشروط به عدم آن زیاده نیست. ما می‌دانیم؛ این‌ها که، مثلاً این دهتا جزء را می‌دانیم. آیا این دهتا جزء مشروط است به این‌که آن حمد اضافی آورده نشود؟ آن تشهد اضافی خوانده نشود؟ آن ذکر اضافی مثلاً در تسبیحات اربعه که پنج‌تا من می‌خواهم بگویم، اضافی بگویم. به قصد نماز ها! به قصد جزئیت، خب اصل عدم آن است. حالا این‌جا مطلب درست است منتها این‌که ما بگوییم حتماً برمی‌گردد به شک ما به اعتبار عدم این؛ همان طور که قبلاً گفته می‌شد ممکن است بگوییم برمی‌گردد به یک امر عدمی و ممکن هم هست که بگوییم که ممکن است به امر وجودی برگردد.

س: همان وحدت

ج: یعنی وحدت این‌ها، یک حمد، یک مثلاً تشهد، یعنی عنوان یکیت؛ وحدت را در آن اعتبار کرده که لازمه‌اش این است که آن نیاید. این دو فرقی نمی‌کند که آن‌جور بگوییم یا این‌جور بگوییم. فقط این‌که ما حذف بکنیم باید بگوییم این یا آن، این‌جوری عبارت را بگوییم.

س: یعنی باز هم شک داریم وحدت شرط است یا نیست؟

ج: بله، این قید اضافی را شک داریم درحقیقت که بنحو لایشرط دیده این‌ها را یا به شرط وحدت دیده یا به شرط لای از اضافه آن دومی و سومی و این‌ها دیده، این بحسب قاعده این‌طوری است که این‌طور بگوییم. منتها این‌جا یک نکته‌ای هست که باید به آن توجه بکنیم و آن این است که این محاسبه‌ای که ما کردیم و گفتیم اشکالی ندارد و اصل؛ عدم اشتراط به او هست این در مواردی است که از ناحیه دیگری مشکله‌ای پیش نیاید. اگر از ناحیه دیگر مشکل پیش آمد خب در این‌جا البته عمل باطل می‌شود و صحیح نیست به خاطر آن جهت. مثلاً اگر این کسی که دارد ایتان به این زیاده می‌کند این عمل مرکبی که با آن زیاده همراه هست این عمل را اصلاً به قصد امتثال امری که خورده است به این مجموعه با این زیاده دارد می‌آورد. می‌گوید من این را دارم امتثال می‌کنم. می‌گوید من این امر را دارم امتثال می‌کنم. خب این‌جا باطل است چون قصد قربت و قصد امتثال و نیت صحیح را ندارد. چرا؟ برای این‌که آن‌که امر دارد این قصد نکرده، این را که قصد دارد می‌کند، این امری را که قصد دارد می‌کند وجود ندارد. شارع به چنین چیزی امر نکرده، تو

داری به قصد امتثال یک امری می‌آوری که آن امر شارع نیست و آن که امر شارع است تو قصد نکردی آن را، این‌جا از این جهت باطل است نه به خاطر این‌که آن زیاده را دارد می‌آورد. و الا اگر بگویند من این عمل را به قصد آن امر فعلی که این‌جا موجود است دارم می‌آورم. همان امری که واقعاً موجود است او را قصد بکنند منتها خطأً فی التطبيق خیال کند آن امر...

س: اضافه دارد

ج: دوتا مثلاً حمد باید خواند. خب این‌جا همان را قصد کرده، این زیاده‌ای هم که دارد می‌آورد مشکلی ایجاد نکرده چون برائت دارد. این‌که باید حمد وحده باشد یا حمد مشروط به عدم انضمام به حمد دیگر، این‌که اصل گفت اشکالی ندارد. پس نمازش درست است. یا حتی اگر قصد آن امر را بکنند، همان امر واقعی که این‌جا وجود دارد بکنند و خطاء در تطبیق هم نکنند بلکه تشریع کند مصداقیت این را برای همان مأموریه واقعی، می‌داند توی مأموریه واقعی یکی است. نماز دو حمدی را می‌خواند و تشریع می‌کند. این‌جا هم حتی ایشان می‌فرمایند که نمازش درست است. چرا؟

س: بدون تشریع متمشی می‌شود از او؟

ج: فرض کنید متمشی می‌شود. بعضی از مشرعیان از آن‌ها متمشی قصد قربت می‌شود.

س: نه، نه، متمشی می‌شود که آن امر واقعی را من قصد می‌کنم... و حال این‌که دارم تشریع می‌کنم

ج: بله، بله، آره، آره

س: آن‌چه که می‌گویند متمشی می‌شود، این‌که من خودم که امام هم دارم که خودم را مولا فرض می‌کنم مثل سلاطین دیگه به هر حال و قصد می‌کنم همین امری که از مولایی که خودم باشد سر زده ولی آن مولای اصلی را با وجود تشریع من نمی‌توانم قصد بکنم. یعنی آن امر اصلی را که این تشریع را ندارد را من نمی‌توانم قصد بکنم در حالی که دارم تشریع می‌کنم...

ج: فرض این است دیگه، فرض این است که آن امر موجود فی‌البین را قصد می‌کند. آن امر را

س: در حالی که می‌دانم دارم به آن اضافه می‌کنم. موجود فی‌البین دیگر نمی‌شود دیگه

ج: نه، می‌گویند

س: چون می‌دانم خودم ...

ج: نه، در مصداق بودن تشریع می‌کند نه در مأموریه، در این تشریع می‌کنم که حالا این را، بله «و قد أتى بالزائد لإعتقاد كونه جزء للمأمور به من جهة الخطأ في التطبيق أو من جهة التشريع في التطبيق صح العمل، لما عرفت من ان الزيادة بنفسها لا توجب البطلان». این از یک طرف «و التشريع في التطبيق و ان كان قبيحاً عقلاً و شرعاً إلا انه لا ينافي التقرب بامثال الأمر الموجود و قد أتى بمتعلقه و قصد امتثاله كما هو المفروض». آن را که قصد کردیم. اگر یک آدمی است که در نفس او یک چنین انقداح داعی می‌شود. اگر نشود؛ از

باب این که خب قصد قربت نکرده، انقداح داعی نشده، اما اگر فرض کردیم....

س: تطبیق صرف نمی‌شود.

ج: چرا نمی‌شود؟

س: تشریع در تطبیق، یعنی حتماً وقتی می‌خواهیم تشریع بکنیم خب باید یک امری را در نظر بگیریم که این مصداقش باشد و الا تطبیق بر غیر مصداق که اصلاً معقول نیست که

ج: بابا! تشریع می‌کند می‌گوید این مصداق آن است

س: نه، نه، تشریع که، پس معلوم است توی آن امر اصلی تشریع می‌کند

ج: نه، هیچی نکرده

س: و الا توی انطباق یک مفهوم و غیر مصداقش

ج: زورگفتن، زور می‌گوید. می‌گوید این مصداق همان است

س: نه، یعنی همان در مفهومش ...

ج: نه، در مفهوم ...، نه

س: و الا تطبیق مفهوم بر غیر مصداقش که معقول نیست که

ج: معقول نیست. نه،

س: نه، نه که قبیح است، معقول نیست. تطبیق یک مفهوم بر یک غیر مصداقش

ج: انطباق معقول نیست. انطباق او بر این معقول نیست.

س: نمی‌تواند تشریع کند ...

ج: نه، نه، انطباق معقول نیست. درست است اما تطبیق دادن تشریع معقول است. زورگویی است دیگه، انطباق امر واقعی است. خب آن بر این منطبق نمی‌شود. بر مجموعش یعنی حتی با زائدش. بر غیر زائدش منطبق می‌شود. بر زائدش منطبق نمی‌شود. درست است انطباق معقول نیست. اما تطبیق دادن تشریع می‌کند. می‌گوید او بر همه‌ی این منطبق است. خب بگوید. این که می‌گوید او بر همه‌ی این منطبق است این کار قبیحی است! این را می‌گوید، درست است اما در عین حال عملش باطل نمی‌شود چرا؟ برای این که فرض این است که قصد قربت، قصد امتثال امر، قصد قربت یعنی همین! قصد امتثال امر واقعی را کرده؛ متعلقات آن را هم که آورده، این اضافات هم که گفتید مضر نیست. پس بنابراین آن را آورده البته در کنار این که نمازش درست است کتک تشریعش را می‌خورد. کتک تشریع را می‌خورد ولی این مضر به صحت صلاتش نیست.

خب این تا این جا که ما بحسب قاعده بحث کردیم متنها می‌فرمایند در باب صلاة و در طواف روایات ویژه وجود دارد که باید ببینیم آن روایات ویژه و آن آیا همین است که

قاعده اقتضاء می‌کند مفاد آن‌ها هم هست یا چیز دیگری است؟ باید آن‌ها را بررسی کنیم، هر چی مفاد آن ادله در خصوص این دو باب صلاة و طواف بود به آن‌ها أخذ بکنیم. بعد که دیگر این بحث فقهی دیگره ولی به طور مختصر واردش می‌شوند که ان شاءالله در جلسه بعد.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین